



## یک فیلم ملتهب و چند لکنت

«ابلق» فیلمی است که با نگاهی آسیب‌شناسانه معضل ریشه دار تعرض و تبعات افشاگری و سکوت فرد در مواجهه با آن را مورد درام‌پردازی قرار داده است.

پنجمین فیلم سینمایی نرگس آبیار با فاصله گرفتن از گونه سینمایی، لحن و ساختار فیلم‌های قبلی‌اش، یک نقطه مشترک با دیگر آثار او دارد که همان محوریت و پیش‌برندگی قهرمان زن است؛ زنی که این بار در موقعیتی ملتهب گرفتار شده و تصمیم می‌گیرد خلاف جهت جریان آب شنا کند و تاوانش را هم می‌دهد. هرچند می‌توان فیلم را در راستای جنبش Me Too دانست که در ایران هم متأثر از جهان به راه افتاده، اما واقعیت این است که ایده اصلی و صورت مسأله فیلم؛ نه تازه است نه تابع موج و موج‌سواری بلکه قدمتی طولانی دارد. تعرض و تجاوز و قربانیانی -چه زن و چه مرد- که برای حفظ حرمت، مقصر جلوه نکردن و هزاران ملاحظات دیگر دعوت به سکوت می‌شوند، سابقه‌ای ریشه دار بخصوص در رفتارشناسی مردم این سرزمین دارد.

آبیار بر اساس فیلمنامه‌ای مشترک با پریسا کرزبان این معضل را بر محور زندگی زنی حاشیه نشین جاری کرده که در اجتماعی کوچک، حریم امن‌اش مورد تعرض یکی از اقوام قرار می‌گیرد و حالا او باید تصمیم بگیرد همچون سلف خود سکوت کند یا افشاگری کرده و تاوانش را بپذیرد.

طرح این موضوع خط قرمزی که زنی متأهل را در وضعیتی بغرنج قرار می‌دهد، در یک فیلم سینمایی همواره با اگر و اماهای بسیار مواجه بوده و اینکه آبیار توانسته آن را به تصویر بکشد از امتیازات مهم فیلم است. امتیازی که «ابلق» را زواری کیفیت و ساختار در رده اهمیت فیلمی همچون «هیس»، دخترها فریاد نمی‌زنند» قرار می‌دهد. هر دو فیلم از رازهای مگو و جاری در روابط و مناسبات جامعه ما حرف می‌زنند که به نظر تصویرناشدنی می‌آمدند. اما این اتفاق توسط دو فیلمساز زن با دو سبک و نگاه مختلف افتاد

که دغدغه‌مندی و جسارت آنها را مؤکد می‌کند.

«ابلق» داستان زندگی زنی به‌نام راحله است که در منطقه‌ای فرودست در کنار شوهری کله شق و دردرساز روزگار می‌گذراند؛ شوهری که خشونت‌اش باعث زبان بستن دخترکشان شده است. در چنین شرایطی وقتی زن با نگاه متجاوز جلال مواجه می‌شود که هم فامیل نزدیک، هم صاحبکار شوهرش و خودش

است، بحران زندگی او آغاز می‌شود. آبیار تلاش کرده ابتدا این اجتماع، مردمان محله و روابط و مناسبات و اتمسفر جاری بین آنها را تثبیت کند چراکه قهرمان او بر چنین بستری خدشه دار شده، تصمیم به کنش‌مندی گرفته و در نهایت قضاوت و وادار به سکوت می‌شود. در این میان موقعیت و جایگاه راحله با ظرافت طراحی شده تا تردیدها و انفعال اولیه او، رنگی از واقعیت ملموس و در تقابل با کنش‌مندی ثانویه‌اش قرار بگیرد.

فیلمساز با هوشمندی خطوط و کاراکترهای فرعی را که قرار است در ادامه کارکرد یافته و به تغییر مسیر درام کمک کنند، خلق کرده و پرداخته است. از دختر جوان همسایه و رابطه پنهانش تا زن مذهبی، برادرشوهر و خواهرشوهر راحله و... مرد جوان معلولی که ناظر خاموش همه اتفاقات است. اما همه این کاشته‌ها به برداشتی قابل قبول نمی‌رسند که نمونه برجسته آن؛ جوان معلول و تنها شاهد رویداد محوری است که استفاده‌ای از او نمی‌شود و رها و ناکارآمد می‌ماند. درحالی که بسط این نقش می‌توانست نشانه‌ای از مسکوت‌نماندن حقیقت در جهان فیلم باشد و مهمتر اینکه حقانیت راحله تنها به ذهن مخاطب که ناظر رویداد محوری بوده، واگذار نشود.

هرچقدر درام با روندی تدریجی و جزئی‌نگرانه تا رویداد ملتهب محوری پیش می‌رود و تعلیق و اضطراب ناشی از احتمال وقوع اتفاق را به مخاطب منتقل می‌کند، اما از لحظه افشاگری راحله از پیشبرد ماجرا درمی‌ماند.

درحالی که مخاطب انتظار پایانی حتی تراژیک؛ مطابق با داده‌های فیلم برای بستن پرونده بحران محوری را دارد، اما فیلمساز با فاصله گرفتن از قطعیت با نوعی محافظه کاری فینال را به نگاه تمثیلی و تصویر موش‌های درون فاضلاب واگذار می‌کند که پاسخگوی انتظار مخاطب نیست. همان‌طور که تغییر و تحول کاراکتر علی و انعطاف او در برابر این رویداد و حقیقتی که تلویحاً می‌پذیرد؛ با تکیه بر عشق افراطی و تعصبی که به راحله دارد، باورپذیر نمی‌شود.

الناز شبکر دوست و هوتن شکیبا در نقش‌هایی غیر قابل انتظار و متفاوت، حضوری صددرصدی و قابل دفاع از خود ثبت کرده‌اند. همان‌طور که بهرام رادان با هوشمندی خود و هدایت کارگردان بازی زیرپوستی و ظریفی را در کارنامه‌اش ثبت کرده است.

«ابلق» فیلمی است که تجربه و ریسکی جدید همچون آثار قبلی آبیار برای این فیلمساز به همراه داشته اما طراحی یک فینال سؤال برانگیز، مانع از تبدیل شدن آن به اثری تمام و کمال شده است.

## «شیشلیک» یا لباس جدید پادشاه؟

«شیشلیک» یک کمدی انتقادی سیاه با محوریت یک اجتماع کوچک ایزوله شده در حومه تهران است که به رویدادهای اجتماعی، سیاسی و... چند دهه اخیر کشور ارجاعات مستقیم می‌دهد و هاشم را بدل به کاراکتری نمادین و تمثیلی می‌کند.

فیلمنامه ششمین فیلم سینمایی محمد حسین مهدویان به قلم امیرمهدی ژوله به نگارش درآمده که نویسنده نام‌آشنایی در حیطه طنز و کمدی بخصوص در مدیوم تلویزیون است. ترکیب مهدویان و ژوله با شمایی که از آنها در ذهن داریم، در نگاه اول کنجکاوی برانگیز است اما محصل این همکاری مطابق با کنجکاوی ایجاد شده نیست.

«شیشلیک» همچون «لاتاری» واجد نوعی اغراق، هیجان زندگی و مستقیم‌گویی است که این بار بستر کمدی انتقادی را با تکیه بر گرایش‌های نویسنده‌اش انتخاب کرده و واکنش برانگیز است. چراکه جنس قصه، لحن و شیوه روایت امکان عمیق شدن در کنه و ذات این موقعیت تمثیلی و نمادها و ارجاعات را نمی‌دهد و مخاطب را در سطح و رویه کار نگه می‌دارد.

اجتماع کوچکی که از دل کارخانه پشم ایران! در حاشیه شهر خلق شده، در عین غیر واقعی بودن تمثیلی از همگان است اما بدون شناسنامه.



از دل همین خلق تمثیلی است که اجتماعی به ظاهر متعلق به دهه شصت ترسیم شده که افراطی یا ایزوله بودن آنها برآمده از ایدئولوژی و جهان فکری است که رئیس کارخانه برایشان ساخته است. در واقع هر رفتار و گفتاری در قالب ایدئولوژی رئیس کارخانه معنا و مفهومی مطلق و غیرقابل نقض پیدا می‌کند، ایدئولوژی که متمرکز بر تقدیس فقر و گرسنگی است. در چنین جهانی حرف زدن یک دختر بچه از کباب شیشلیک، کارکرد افشاگری همان پسرکی را دارد که در قصه «لباس جدید پادشاه» فریاد زد (پادشاه لخت است!) و شکافی در دیوار جهل و خودفریبی آدم بزرگ‌ها ایجاد کرد.

نویسنده و فیلمساز هرچند هوشمندانه این الگو را بر بستر قصه خود که ملغمه‌ای از انتقادات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... است، جاری کرده‌اند اما نتوانسته‌اند فیلم را از دافعه شعارزدگی، اغراق و مستقیم‌گویی افراطی نجات داده و به مدد مؤلفه‌های ژانر آنها را تعدیل کرده و قابل قبول جلوه دهند.

نکته دیگر اینکه فیلم به جای حرکت طولی، در عرض حرکتی تکراری حول محور شکاف وارد شده به دیوار باور و ایدئولوژی تحمیلی مردم می‌پردازد و بتدریج کارکرد و جذابیت خود را هم از دست می‌دهد. درحالی‌که اگر روند دراماتیک پیش‌رونده‌ای برای ایجاد این شکاف در خانواده هاشم و احمد و بتدریج دیگر مردم طراحی شده بود، موقعیت سازی‌های جدید و امکان مانور بر لایه‌های عمیق‌تری از این قصه تمثیلی را برای مخاطب ایجاد می‌کرد.

«شیشلیک» فیلمی نیست که برای دوستداران «ایستاده در غبار» و «ماجرای نیمروز» همراه با کشف و لذت و جذابیت مضاعف باشد. همان‌طور که فیلمساز حق دارد خود را در گونه‌های مختلف محک بزند، مخاطب هم حق دارد او و اثرش را در این قاب نپسندد.